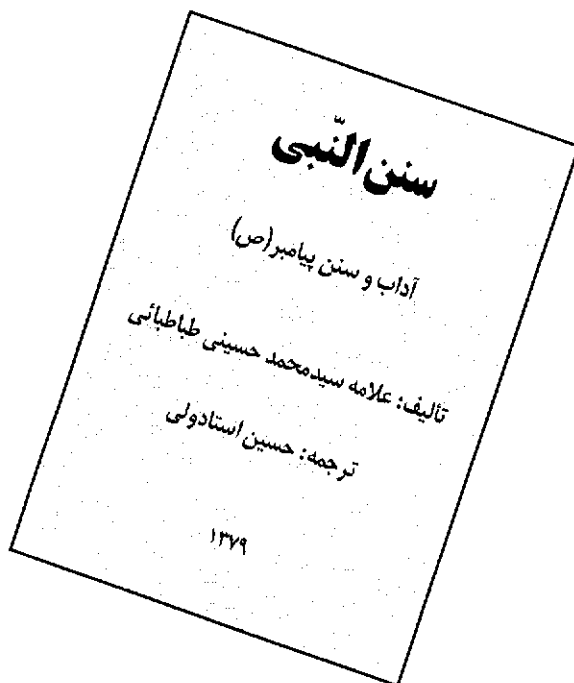


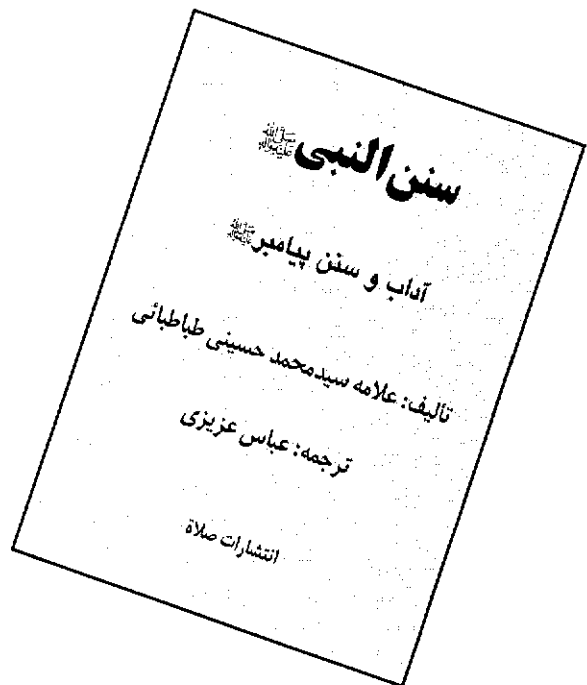
مقایسه دو ترجمه از

سنن النبی (ص)

مصطفی شفیعی



سنن النبی (ص)، آداب، سنن و روش رفتاری پیامبر گرامی اسلام، علامه سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه: حسین استادولی، تهران، انتشارات پیام آزادی، چاپ اول، ۱۳۷۹.



سنن النبی (ص)، آداب و سنن و روش رفتاری پیامبر (ص)، علامه سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه: عباس عزیزی، قم، انتشارات صلاة، چ نهم، ۱۳۸۵.

دارای غلط اعرابی و ویراستاری و دیگر اشکالات است و افزون بر آن، دخل و تصرف هایی است که در تقطیع روایات و شماره گذاری های بیجا و نامناسب انجام شده است. اشاره به این اشکالات را برای فرصتی دیگر می گذاریم.

اما آنچه اینک در صدد آنیم، نشان دادن ضعف های ترجمه اول با مقایسه میان این دو ترجمه است. ابتدا گزیده ای از متن عربی را با شماره صفحه و سطر می آوریم.

مقاله ای که پیش رو دارید، مقایسه ای است میان دو ترجمه از کتاب سنن النبی (ص) از حضرت استاد علامه طباطبائی (قده): یکی از عباس عزیزی و دیگری از حسین استاد ولی.

ترجمه اول همراه با متن عربی است که ای کاش همانند ترجمه دوم اصلاً متن عربی را نمی آورد و حال که آورده، ای کاش همانند متنی که جامعه مدرسین منتشر کرده است، بدون اعراب می آورد؛ زیرا تقریباً هر سطری که ملاحظه می شود،

پنهان می‌شد.

۲. و در هنگام خنده دندان‌هایش چون برق جهنده می‌درخشید.

۳. واژه «خیلی زود» و عبارت «در زیر لبانش پنهان می‌شد» از کجای متن استفاده می‌شود؟!

ص ۴۰، س ۴: «كان قد سمط عارضاه و عنفتته بيضاء».

۱. موهای سپیدی در گونه و زرخندان پیامبر به چشم می‌خورد.

۲. موهای گونه آن حضرت جو گندمی و موی بالای زرخندان

سپید بود.

۳. واژه «سمط» در اول، ترجمه نشده است.

* ص ۴۰، س ۵: «رأيت رسول الله (ص) ذا صفائر أربع».

۱. دیدم که پیامبر خدا (ص) موهای خود را به صورت

چهار گیسو بافته بود.

۲. رسول خدا را دیدم که چهار گیسوی بافته داشت.

۳. در «ذا صفائر أربع» فعل بافتن وجود ندارد تا به «بافته

بود» ترجمه شود، بلکه این عبارت حال است برای رسول خدا

که دارای چنین گیسویی بود.

* ص ۴۴، س ۷: «رَجُلٌ الشَّعْرُ».

۱. موهایش مجعد و پیچ بود.

۲. موهایی نه پیچیده و نه لخت و افتاده داشت.

۳. در نهایی آمده است: «كان شعره رجلاً أي لم يكن شديد

الجعودة ولا شديد السبوطه» که با ترجمه دوم مطابق است.

* ص ۴۴، س ۱۰: «بينهما عرق بدره الغضب، له نور

يعلوه يحسبه من لم يتأمله اشم».

۱. میان ابروانش رگی بود که هنگام غضب پر از خون

می‌شد، بینی‌اش کشیده و باریک و از آن نوری درخشنده، تابان

بود که به نظر می‌آمد که بالای بینی‌اش برآمدگی دارد.

۲. میان ابروانش رگی بود که به هنگام خشم برجسته می‌شد.

هاله‌ای از نور بر چهره‌اش پرتو افکنده بود؛ به طوری که اگر کسی

دقت نمی‌کرد، می‌پنداشت که میان بینی‌اش برآمدگی دارد.

۳. در ترجمه اول جمله «بینی‌اش کشیده و باریک» از کجای

متن به دست آمده است که به دنبال آن ضمیر «له نور یعلوه» را به

بینی برگردانده؛ در حالی که در ترجمه دوم، ضمیر را به آن

حضرت و چهره‌اش باز گردانده است. به هر حال، ترجمه اول

با متن موجود تطبیق نمی‌کند.

* ص ۴۴، س ۱۲: «معتدل الخلق، بادناً متماسكاً، سواء

البطن و الصدر، بعيد ما بين المنكبين، ضخم الكراديس،

عريض الصدر، انور المتجرد، موصول ما بين اللبّة و السرة بشعر

يجرى كالخطّ، عاری الثدیین و البطن ممّا سوی ذلك».

۱. فاصله میان دو کتفش زیاد و چهار شانه بود، از وسط

متن ترجمه اول را با شماره یک و متن ترجمه دوم را با شماره

دو نشان داده ایم و سپس در شماره سوم، با مقایسه دو ترجمه،

به نارسایی‌های ترجمه اول یا احیاناً ترجمه دوم، اشاره می‌کنیم.

* ص ۳۶، س ۸: «لم تزر به مقلة ولم تعبه ثجلة».

۱. آن حضرت نه لاغر بود و نه چاق.

۲. نه از لاغری در دیده‌ها حقیر می‌نمود و نه از فربهی

انگشت نما بود.

۳. اثری از معانی واژه‌های لم تزر به، مقلة و لم تعبه در

ترجمه اول وجود ندارد.

ابن اثیر در نهاییه گوید: «ازریت به ازراء إذا قصّرت به

وتهاونت»؛ «المقلة العين»؛ ثجلة ضخم بطن». این معانی در

ترجمه دوم رعایت شده است.

* ص ۳۶، س ۱۱: «سهل الخدين صلتها»

۱. گونه‌هایش برجسته بود.

۲. گونه‌هایی صاف و هموار داشت.

۳. در نهاییه گوید: «إنه سهل الخدين صلتها أي سائل

الخدين غير مرتفع الوجنتين».

* ص ۳۸، س ۱: «وافر السبلة».

۱. شاربش بلند نبود، ولی پر پشت بود.

۲. شاربش پر پشت بود.

۳. از یک واژه چگونه دو جمله ساخته شده است؟!

* ص ۳۸، س ۱: «أشم».

۲. میان بینی‌اش برآمده.

۳. مترجم اول این واژه را ترجمه نکرده است و از این دست،

موارد متعددی وجود دارد که به آن اشاره خواهد شد.

* ص ۳۸، س ۳: «كأن عنته جيد دمية في صفاء الفضة».

۱. گردن آن حضرت در زیبایی همچون نقره، سفید بود.

۲. گردنش در زیبایی چون بتی نگارین و به سپیدی نقره بود.

۳. در ترجمه اول «جید دمیة» اصلاً معنا نشده است.

* ص ۳۸، س ۴: «سائل الأطراف».

۱. دست و پای پیامبر کشیده و بدون گره بود.

۲. دست‌ها و پاهایش کشیده.

۳. بدون گره، هم زائد است و هم نامفهوم.

* ص ۳۸، س ۱۱: «سبط القصب».

۱. استخوان‌های قلمی دست و پایش کشیده بود.

۲. استخوان‌های قلم دست و پایش بلند بود.

۳. از نظر ادبی تعبیر دوم صحیح است.

* ص ۳۸، س ۱۴: «و اذا افترّ افترّ عن سنا البرق إذا تلالاً».

۱. خیلی زود سپیدی دندان‌هایش مانند برقی در زیر لبانش

سینه تا ناف مبارکش خطی از مو وجود داشت، سینه و شکمش مونداشت.

۲. اندام هایش متناسب بود، تنومند و عضله هایش محکم بود، سینه و شکمش برابر بود، چهار شانه و درشت استخوان بود، پهن سینه و سفید پوست بود و برآمدگی های دو طرف سینه و شکم او مونداشت.

۳. در ترجمه اول معتدل الخلق، بادنا متمسکاً، سواء البطن و الصدر، ترجمه نشده است.

* ص ۴۴، س آخر: «أشعر الذراعین و المنکبین و أعلى الصدر».

۱. سینه ها و بالای سینه اش پر مو بود.

۲. ساق های دست و شانه ها و بالای سینه اش پر مو بود.

۳. در ترجمه اول، الذراعین را اصلاً نیاورده و المنکبین را به سینه ها ترجمه کرده که صحیح نیست.

* ص ۴۶، س ۱: «سائل الأطراف».

۱. دست و پای آن حضرت کشیده و فاقد گره بود.

۲. اندام هایش میانه و به اندازه بود.

۳. اولی اطراف را به دست و پا ترجمه کرده که اندام ها کلی تر و بهتر است و سیلان (سائل) را به فاقد گره بودن که معنایی است دور از ذهن فارسی زبان امروزی.

* ص ۴۶، س ۹: «یفتتح الکلام و یختمه بأشداقه».

۱. هنگام سخن گفتن از ابتدا تا انتها به آرامی لب به سخن می گشود.

۲. لب به سخن می گشود و آن را به نحوی بلیغ به پایان می برد.

۳. اولی واژه به آرامی را از کجای متن آورده است؟

* ص ۴۶، س ۱۰: «تعظم عنده النعمة و ان دقت لا یذمّ منها شیئاً غیر آئه کان لا یذمّ ذواقاً و لا یمدحه».

۱. نعمت هر چند ناچیز، در نظرش بزرگ جلوه می کرد و از هیچ نعمتی بدگویی نمی کرد، نه تنها از غذا عیب و ایرادی نمی گرفت، بلکه تعریف هم می کرد.

۲. هر نعمتی در نظرش بزرگ می نمود، گرچه اندک باشد و هرگز نعمتی را مذمت نمی کرد. آری از هیچ طعامی بد نمی گفت و تعریف هم نمی کرد.

۳. معلوم نیست مترجم اولی این معنا را که، نه تنها از غذا عیب و ایرادی نمی گرفت بلکه تعریف هم می کرد از کجا آورده اند؟ در حالی که هم ذمّ و هم مدح در آخر جمله بالای نافیه آمده اند.

* ص ۴۶، س ۱۲: «و لم یقم لغضبه شیء حتی ینتصر له».

۱. و از هیچ چیز نمی ترسید تا آنگاه که حق را یاری دهد.

۲. و چیزی مانع او نبود تا آنکه حق را بازستاند.

۳. چنان که واضح است، «لم یقم لغضبه شیء» یعنی «هیچ چیز در برابر خشم او تاب مقاومت نداشت»، نه اینکه از هیچ چیز نمی ترسید.

* ص ۴۶، س آخر: «إذا غضب أعرض و انشاح و إذا غضب غضّ طرفه».

۱. به گاه غضب از شدت ناراحتی رخ بر می گرداند و گاه شادی چشمان را می بست.

۲. چون خشم می گرفت روی خود را بر می گرداند و چشم را فرو می خواباند.

۳. متنی که مترجم اول آورده است: «و ... إذا غضب غضّ طرفه»، اشتباه است و چنان که در معانی الاخبار و عیون آمده، صحیح آن «و إذا فرح غضّ طرفه» است. شگفتی این است که ترجمه اش مطابق با متن صحیح است.

* ص ۴۸، س ۸: «ثم جزأ جزأه بینه و بین الناس، فیردّ ذلك بالخاصة علی العامة و لا یدخر عنهم منه شیئاً».

۱. آن بخشی را که مربوط به خودش بود را صرف دادن دستورات و فرمان های لازم به یاران خاص خود و امر نمودن به آنان برای رسیدگی و پرداختن به کارهای عمومی مردم می نمود و چیزی را از این بخش به کارهای خصوصی و شخصی خود اختصاص نمی داد.

۲. اما قسمت خودش را باز میان خود و مردم قسمت می کرد و پس از فراغت از کار خواص، به کارهای عموم می پرداخت و چیزی از آن وقت را برای خود باقی نمی نهاد.

۳. جمله «ثم جزأ جزأه بینه و بین الناس» را مترجم اول، اصلاً ترجمه نکرده است؛ ولی در ترجمه دوم چنین آمده: اما قسمت خودش را باز میان خود و مردم تقسیم می کرد.

* ص ۴۸، س ۱۰: «و کان من سیرته فی جزء الأمة إیثار اهل الفضل بأدبه».

۱. یکی از روش های پیامبر (ص) این بود که اهل فضل و دانش را همه وقت می پذیرفت.

۲. و از جمله روش آن حضرت در رابطه با امت؛ این بود که اهل فضل را به عنایت خود ویژه می داشت.

۳. در ترجمه اول «فی جزء الأمة» ترجمه نشده است. دیگر اینکه «همه وقت می پذیرفت»، صحیح نیست؛ زیرا در وقت خاصی که همان سهم امت یا سهم خود باشد، آنان را می پذیرفت. در ترجمه دوم نیز «فی جزء الأمة» به «در رابطه با امت» ترجمه شده که «در وقت اختصاصی امت» صحیح تر است.

یعنی سراغ آن پرنده را گرفت، نه اینکه از او دلجویی کرد.
 * ص ۵۰، س ۴: «و يسأل الناس عما في الناس».
 ۱. از مردم احوال دیگران را می پرسید.
 ۲. از مردم از آنچه در میان آنان می گذشت، پرسش می نمود.
 ۳. ترجمه دوم بهتر است و مطابق با واژه های به کار رفته در متن.
 ص ۵۲، س ۱۰: «إذا تكلم أطرق جلساؤه كأن على رؤوسهم الطير».

۱. هنگام سخن گفتن، آن چنان حضار مجذوبش می گردیدند که صدای نفس کسی هم شنیده نمی شد.
 ۲. هنگام سخن گفتن، چنان اهل مجلس را جذب می کرد که همه سر به زیر افکنده، گویی پرنده بر سرشان نشسته، آرام و بی حرکت می ماندند.
 ۳. معنای «أطرق جلساؤه»، سر به زیر افکندن است، نه آنچه در ترجمه اول آمده است. جمله «كأن على رؤوسهم الطير» در اول ترجمه نشده است.

* ص ۵۴، س ۱۰: «إذا مشى تكفأ».
 ۱. آن حضرت با آرامش گام برمی داشت.
 ۲. هنگام راه رفتن اندکی به جلو متمایل می شد.
 ۳. ترجمه دوم صحیح است؛ چنان که در نهایه می گوید: «تكفأ: تمایل إلى قدام».

* ص ۵۴، س آخر: «و كان (ص) يتكلم بجوامع الكلم لافضول و لاتقصير».

۱. کلام پیامبر مختصر و جامع و به دور از هرگونه اضافه گویی و رساننده به مقصود بود.
 ۲. آن حضرت با کوتاه ترین و در عین حال پر معنی ترین جملات سخن می گفت و زیاد و کم در سخنانش نبود.
 ۳. مترجم اول ترجمه «و لاتقصير» را «و رساننده به مقصود» آورده است!! در حالی که «و لاتقصير» در کنار «لافضول» معنای کم دارد.

* ص ۵۶، س ۱۳: «فذكرها عشرة».
 ۱. سپس امام صادق (ع) ده خلق را ذکر نمود که ...
 ۲. آنها را بدین ترتیب ده خصلت شمرد ...
 ۳. ترجمه دوم مطابق است.
 ص ۵۶، س ۱۷: «لقد فرغ اهل المدينة ليلة».
 ۱. به خداوند قسم، یک شب صدای وحشتناکی به گوش مردم رسید.

۲. شبی صدای هولناکی به گوش مردم مدینه رسید.
 ۳. ظاهراً لام در ابتدای این جمله برای تأکید است نه جواب قسم چنانکه مترجم دوم آورده است:

* ص ۴۸، س ۱۲: «و يشغلهم فيما اصلحهم، و الأمة»
 ۱. و آنها را به اصلاح عیوبشان و امی داشت.
 ۲. و آنان را سرگرم اصلاح کار خودشان و مردم می کرد.
 ۳. در ترجمه اول «و الأمة» را با اینکه به دلیل عطف به ضمیر هم در اصلحهم، اعراب نصب داده، اما آن را در معنا جدا ساخته و مترجم دوم صحیح ترجمه کرده است.
 * ص ۴۸، س آخر: «يدخلون رؤاداً و لا يفترقون الا عن ذواق».

۱. اهل فضل و دانش برای آموختن علم و درك فیض به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب می شدند و هنگام پراکنده شدن اندکی از علم آن جناب را دریافت کرده بودند.

۲. آنان برای درك فیض و طلب علم خدمت حضرتش شرفیاب می شدند و بی آنکه چیزی فراگیرند، پراکنده نمی شدند.

۳. مترجم اول برای یک جمله کوتاه حدود ۱۰۷ حرف و مترجم دوم حدود ۷۶ حرف به کار برده است و این امر در بیشتر موارد مشهود است. مترجم دوم جمله «لا يفترقون إلا عن ذواق» را معنای مطابقی کرده، ولی اولی با تکلف معنای التزامی آن را آورده است.

* ص ۵۰، س ۳: «و يحذر الناس و يحترس منهم».
 ۱. همواره از مردم بر حذر بود و از خود مراقبت می نمود.
 ۲. از مردم می پرهیخت و خود را از آنان می پایید.

۳. با توجه به اینکه در سطر قبل آمده است: «با مردم مأنوس بود»، به کار بردن جمله «همواره از مردم بر حذر بود»، مناسب نبود و خواننده را به تعجب و امی دارد که چرا پیامبر از مردم همواره بر حذر بود. باز ترجمه دوم که واژه «همواره» به کار نبرده و تعبیر «خود را از آنان می پایید» آورده است، به آنچه روایت در صدد بیان آن است، نزدیک تر است. ظاهراً روایت می خواهد بگوید پیامبر همواره در جمع با احتیاط برخورد می کرد تا وظیفه خود را در روش و منش و گفتار و کردار به انجام رساند و به مسئولیت سنگین خود عمل کند تا هیچ کس نتواند بهانه ای پیدا کند و از راه راست منحرف شود چنانکه در چند سطر بعد می گوید: «لا يغفل مخافة أن يغفلوا و يميلوا»

* ص ۵۰، س ۴: «و يتفقد أصحابه».
 ۱. از یاران خویش دلجویی می کرد.
 ۲. از یاران خود سراغ می گرفت.

۳. تفقد به معنای سراغ گرفتن است، تفقدّه: طلبه عند غیبه (المنجد). معنای دلجویی که مترجم اول آورده است، در فارسی متداول است، نه در عربی. در قرآن می فرماید: «و تفقد الطير»؛



۳. چنان که ملاحظه می شود، در اولی شقاق به شقاوت ترجمه شده که صحیح نیست و مخالفت صحیح است.
- * ص ۵۸، س ۱: «و هو علی فرس لأبی طلحة».
۱. در حالی که سوار بر اسب و ...
 ۲. در حالی که سوار بر اسب ابو طلحه شده و ...
 ۳. ابو طلحه در ترجمه اول نیامده است.
- * ص ۵۸، س ۲: «لم تُراعو وجدناه بحرأ أو أنه لبحر».
۱. نترسید، ما جستجو کردیم، غیر از صدای هولناک چیز دیگری در کار نیست.
 ۲. نترسید، چیزی نیست، عجب اسب تیز تکی است!
 ۳. در نهایت بحر به واسع الجری (تیز تک) معنا شده است و در ارشاد الساری، ج ۵، ص ۷۸، در ذیل روایت مشابه می گوید: وقتی پیامبر (ص) بازگشت، فرمود: «وجدنا فرسکم هذا بحرأ» و توضیح داده است که آن حضرت آن اسب را به بحر تشبیه کرد. «لسعة جریه»، یعنی به خاطر تیزی آن. از این رو، ترجمه دوم مناسب و صحیح است.
- * ص ۶۰، س ۷: «وجعلنا منهم ائمة یهدون بأمرنا».
۱. ما ایشان را پیشوایانی قرار دادیم.
 ۲. از آنان پیشوایانی ساختیم.
 ۳. اگر «وجعلناهم» بود، معنای اول صحیح بود، ولی چون «جعلنا منهم» است، دومی صحیح است.
- * ص ۶۰، س ۱۱: «فأباح الله له قتال المشركين».
۱. اجازه کشتن مشرکین را دارد.
 ۲. پیکار با مشرکان را برای او روا دانست.
 ۳. قتال پیکار است، نه کشتن.
- * ص ۶۴، س ۱۵: «لم یکن لیخطئه».
۱. به دور از هر خطایی است.
 ۲. نمی توانست از او خطا برود.
 ۳. ترجمه اول مفهوم یک جمله اسمیه را دارد؛ در حالی که ترجمه دوم مفهوم جمله فعلیه را دارد و مطابق با معناست.
- * ص ۶۶، س ۳: «إن شئت جعلت لک بطحاء مکه رضراض ذهب».
۱. اگر بخواهی سرزمین مکه را برای تو از طلا پرمی سازم.
 ۲. اگر بخواهی همه ریگ های مکه را برایت طلا می سازم.
 ۳. ملاحظه می شود در اولی «بطحاء مکه» به سرزمین مکه ترجمه شده که ریگ های مکه صحیح است که همان اادی مکه باشد دیگر اینکه آن اادی و ریگ ها را به طلا تبدیل می کند، نه اینکه پر از طلا کند.
- * ص ۶۶، س ۱۴: «الکفی به شقاقاً لله و محادّة عن أمر الله».
۱. از جهت شقاوت و نافرمانی امر خدا برای ما بس بود.
 ۲. در مخالفت و دشمنی ما با خدا و سرپیچی از فرمان او بس بود.
۳. چنان که ملاحظه می شود، در اولی شقاق به شقاوت ترجمه شده که صحیح نیست و مخالفت صحیح است.
- * ص ۶۸، س ۱: «و یخصف بیده نعله و یرقع بیده ثوبه».
۱. و کفش خود را با دست خویش وصله می کرد.
 ۲. کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می دوخت.
 ۳. جمله دوم در اولی ترجمه نشده است و نیز کاربرد واژه پینه در کفش و وصله در لباس بهتر است.
- * ص ۷۰، س ۲: «أزیز کأرئز المرجل».
۱. صدایی هم چون ناله اشخاص ترسیده.
 ۲. صدایی مانند صدای جوشش دیگ.
 ۳. ناله اشخاص ترسیده، کجا و صدای جوشش دیگ کجا؟! «مرجل» چنان که در المنجد گوید به معنای قدر (دیگ) است.
- * ص ۷۰، س ۱۴: «و أکرهم عشرة».
۱. و بر خوردش از همه گرامی تر بود.
 ۲. خوش معاشر تر.
 ۳. برخورد کریمانه مفهوم دارد، ولی گرامی تر نامأنوس است و با توجه به مفرد بودن «أکرهم» ترجمه دوم که معنای مفردی دارد، بهتر است از ترجمه اول که یک جمله را تشکیل داده است.
- * ص ۷۰، س ۱۴: «من رأه بدیهة هابه».
۱. در ابتدای امر هر کس رسول خدا (ص) را می دید، از او می ترسید.
 ۲. هیبتش او را می گرفت.
 ۳. فاصله زیادی میان این دو ترجمه است. واقعاً آیا هر کس برای اولین بار پیامبر (ص) را می دید، از او می ترسید؟! *

* ص ۷۰، س ۱۵: «لم أر قبله و لا بعده مثله (ص)».

 ۱. در گذشتگان و آیندگان نظیر و همانندی برای پیامبر (ص) وجود ندارد.
 ۲. من که پیش از او و بعد از او، مانندش را ندیدم.
 ۳. درست است که نتیجه هر دو ترجمه یکی است، ولی تا جایی که بشود، جمله را مطابق متن ترجمه کرد، نباید به اجمال از آن گذشت. در اینجا این اشکال بجاست که کلمه «لم أر» (من ندیدم)، چرا در ترجمه اول نیامده است؟

ص ۷۲، س ۸: «کان إذا رضي فكأتما یلاحک العجدر ضوء وجهه».

 ۱. هنگامی که پیامبر (ص) خوشحال می شد، چهره اش چونان آینه ای می درخشید.
 ۲. [چهره اش چون آینه می درخشید]؛ به حدّی که می توان

۲. بدانید که هر عبادتی در آغاز افراطی دارد، سپس به فترت و سستی می‌گراید.

۳. در هر دو ترجمه «شره» به افراط ترجمه شده است؛ در حالی که شره به معنای نشاط و رغبت و حرص در عبادت است؛ چنان‌که در نهایت گوید: «الشره: النشاط والرغبة و در مجمع البحرین گوید: «الحرص على الشيء والنشاط له والرغبة فيه»؛ این نشاط و حرص در عبادت مذموم نیست، به شرط اینکه با سنت مطابقت داشته باشد و چیزی که در شرع نیست، به آن اضافه نشود. نیز در نهایت گوید: و منه الحديث الآخر: «لكل عابد شره».

پس اطلاق افراط در ابتدای امر بر شره صحیح نیست؛ زیرا افراط در هر حال مذموم است، ولی شره مشروط است و دنباله حدیث شاهد این مدعا است؛ چنانکه می‌گوید:

پس هر کس که شدت عبادت او مطابق سنت من باشد، رهنمون گشته است و هر کس شدت عبادت او منتهی به مخالفت سنت من گردد، گمراه گشته است.

* ص ۷۸، س ۲: «حسن الخلق يُسر».

۱. خلق خوش، شادی آور است.

۲. خوش خلقی مایه آسانی امور و شادی زاست.

۳. در ترجمه اول که متن عربی هم همراه آن وجود دارد و کلمه یسر با اعراب و تنوین آمده، نمی‌تواند فعل باشد و معنای شادی آور داشته باشد، بلکه باید به معنای آسانی باشد؛ چنان‌که در ترجمه دوم آمده است. ولی به هر حال، در هر دو ترجمه می‌بایستی با علائم ویراستاری مشخص می‌شد که چرا معنای شادی آور در ترجمه آمده است. علت این بوده که یسر در روایت که بدون اعراب و حرکت اولیه است، به دو صورت خوانده می‌شود: یکی به صورت اسم به معنای آسانی و دیگر به صورت فعل و از ماده سرور به معنای شادی بخش بودن. پس لازم بود در ترجمه - مثلاً - چنین می‌آمد: خوش خلقی مایه آسانی امور - یا شادی بخش - است.

* ص ۷۸، س آخر: «ولو إلى حشف التمر».

۱. هر چند که آن چیز خرمایی مانده بود.

۲. گرچه پست‌ترین نوع خرما بود.

۳. مجمع البحرین در معنای حشفه گوید: «أردى التمر الذى لا لحم فيه والضعيف الذى لا نوى له؛ پست‌ترین نوع خرما که اصلاً گوشت نداشته باشد یا آن قدر ضعیف باشد که هسته نداشته باشد» و در نهایت گوید: «اليابس الفاسد من التمر» پس ترجمه «خرمای مانده»، در ترجمه اول صحیح نیست، بلکه باید فاسد به آن ضمیمه شود و ترجمه دوم که فقط به نوع پست

گفت نقش دیوار در چهره اش می‌افتاد.

۳. آنچه در ترجمه اول آمده (چهره اش چونان آینه ای می‌درخشید)، در متن وجود ندارد و از این رو مترجم دوم آن را در میان قلاب آورده است و آنچه در متن آمده: «فكأنما يلاحك الجدر ضوء وجهه» در ترجمه اول نیامده است.

* ص ۷۴، س ۱: «لا يبيت عنده دينار ولا درهم».

۱. هرگز در هم و دیناری را ذخیره نمی‌فرمود.

۲. هرگز شبی نمی‌گذشت که در هم و دیناری نزد او بماند.

۳. ترجمه اول مطابق با متن نیست؛ گرچه مفهوم التزامی آن را می‌رساند. ولی ترجمه دوم دقیقاً مطابق با متن است.

* ص ۷۴، س ۳: «من أيسر ما يجد من التمر والشعير».

۱. آن هم مقدار کمی خرما و جو بود.

۲. آن هم از میسورترین چیزی که می‌یافت از خرما و جو.

۳. مقدار کم در جمله وجود ندارد. واژه ایسر یعنی «در دسترس‌ترین» که در ترجمه دوم به میسورترین ترجمه شده است. ظاهراً مترجم اول ایسر را از یسیر به معنای قلیل گرفته که صحیح نیست.

* ص ۷۴، س ۵: «ثم يعود إلى قوت عامه فيؤثر منه».

۱. هنگامی که نوبت به قوت سالیانه اش می‌رسید، از آن هم ایثار می‌کرد.

۲. آن گاه سراغ آذوقه سال خود می‌رفت و از آن هم ایثار می‌نمود.

۳. در ترجمه اول «ثم» به هنگامی که و «يعود» به «نوبت» ترجمه شده که صحیح نیست. تا هنگامی که می‌توان مطابق متن، ترجمه ای روان کرد، ظاهراً نمی‌شود هر طور خواستیم از معنا تعبیر کنیم. ترجمه آزاد هم حدی دارد.

* ص ۷۴، س ۵: «حتى أنه ربما احتاج قبل انقضاء العام ان لم يأت شي».

۱. و چه بسا که قبل از تمام شدن سال، ذخیره اش پایان می‌یافت و خودش محتاج آذوقه می‌گردید.

۲. و بسا پیش از تمام شدن سال، اگر چیزی به دستش نمی‌رسید، خودش نیازمند آذوقه می‌شد.

۳. در ترجمه اول جمله «إن لم يأت شي» اصلاً ترجمه نشده است و در عوض، جمله «ذخیره اش پایان می‌یافت» را آورده است که در متن نیست. البته این عبارت از لوازم جمله است، ولی آیا لازم است هر چه از لوازم است به ترجمه اضافه شود؟

* ص ۷۶، س ۸: «الآن لكل عباد شرة ثم تصير إلى فتره».

۱. آگاه باشید همانا برای هر عبادتی شدت و افراطی وجود دارد. سپس این حالت تبدیل به فترت و راحتی می‌شود.



اکتفا کرده لازم بود به فساد اشاره می کرد.

ص ۸۰، ۲: «بَسَامًا مِنْ غَيْرِ ضَحْكَ».

۱. آن حضرت بی آنکه بخندد، همواره لبخندی بر لب داشت.

۲. همیشه لبخند بر لب داشت، ولی بلند نمی خندید.

۳. فرق دو ترجمه واضح است کسی که ترجمه اول را

می خواند، می پرسد چگونه بی آنکه بخندد، همواره لبخندی بر لب داشته است؛ زیرا مسلماً لبخند هم خنده است، ولی در ترجمه دوم فرق واژگان تبسم و ضحک با تعبیر «لبخند» و «بلند خندیدن» مشخص شده است.

* ص ۸۲، ۷: «الْقَرْفَاءُ وَ هُوَ أَنْ يَقِيمَ سَاقِيَهُ وَ يَسْتَقْبِلُهُمَا بِيَدِهِ وَ يَشْدُ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهِ».

۱. یکی اینکه ساق های پاك مبارك را بلند کرده و با دو دست خود از جلو بر آن حلقه ای می زد.

۲. گاه [کف پاها را زمین نهاده]، ساق های پاها را بلند می کرد و دو دست خود را جلو آن قرار می داد و ساق دست را در کف دست دیگر می گرفت (چنک می زد).

۳. در این حدیث می گوید: پیامبر اکرم سه گونه می نشست:

اولی قرفصاء است که نوع آن را توضیح می دهد در ترجمه دوم ابتدا جمله ای را میان دو قلاب قرار داده که برای مجسم کردن نوع نشستن لازم است؛ گرچه در حدیث نیست.

در ترجمه اول جمله «یشد یده فی ذراع» ترجمه نشده است و در ترجمه دوم معادل فارسی «قرفصاء» میان پرانتز آمده است که «چنک زدن» است.

* ص ۸۲، ۹: «وَلَمْ يَرُ مَرَبَعًا قَطًّا».

۱. و هرگز کسی ندید که رسول خدا(ص) همچون افراد متکبر چهار زانو بنشیند.

۲. و هرگز دیده نشد که آن حضرت [متکبران] چهار زانو بنشیند.

۳. در روایات زیادی آمده است که آن حضرت(ص) چهار زانو نمی نشست. گویا در فرهنگ آن زمان چهار زانو نشستن ویژه اربابان و متکبران بوده است و بردگان و متواضعان چنین نمی نشستند و رسول گرامی اسلام برای دمسازی با بردگان و

جدا کردن خود از صف متکبران و اربابان، از آداب آنان هرگز استفاده نمی کرده است. اما اینکه در زمان ما صرف چهار زانو

نشستن مذموم و مکروه نیست، می بایستی در ترجمه دقت کرد و جمله ای که فارسی زبانان را به این معنا توجه دهد به کاربرد. به همین جهت، ملاحظه می کنیم که در ترجمه اول آمده است:

همچون افراد متکبر؛ البته بدون اینکه با علایم ویرایشی این جمله را از متن جدا سازد. در عین حال، جا دارد که در پاورقی

توضیحی داده شود تا برای خوانندگان امروزی این سؤال پیش نیاید که اگر چهار زانو نشستن مذموم و مکروه است، پس چرا مشاهده می کنیم بزرگان ما معمولاً در مجالس چهار زانو می نشینند؟

* ص ۸۲، ۱۲: «وَمَا فَاوَضَهُ أَحَدٌ قَطًّا فِي حَاجَةِ أَوْ حَدِيثٍ فَانصَرَفَ حَتَّى يَكُونَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِي يَنْصَرَفُ».

۱. و هرگز نشد که پیامبر با کسی در نیاز و حاجتی همکاری نماید و قبل از آن شخص، از آن کار پشیمان گردد.

۲. و هرگز کسی با آن حضرت در کاری یا سخنی مشارکت نکرد که حضرت زودتر از او دست از کار کشد، بلکه صبر می کرد تا وی دست از کار بکشد.

۳. در اولی حاجت و حدیث به نیاز و حاجت ترجمه شده، ولی در دومی به کاری یا سخنی، که این ترجمه مطابق متن و

صحیح است. همچنین انصراف در اوکی به پشیمانی معنا شده که در فارسی چنین کاربردی را دارد، ولی در عربی ندارد. و در دومی به «دست از کار کشیدن» ترجمه شده که این صحیح است و معنای مطابقی و واقعی انصراف است.

* ص ۸۴، ۹: «وَ كَانَ يُحِبُّ التَّيْمَنَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ».

۱. در همه امور تیمن را دوست می داشت.

۲. در همه کارها... شروع با دست یا پای راست را دوست داشت.

۳. در اولی تیمن را به همان صورت آورده است که برای فارسی زبانان تیمن به معنای شروع کار با دست و پای راست، نامأنوس است. در فارسی مفهوم متداول تیمن، تبرک است، نه به این معنا.

* ص ۸۴، ۱۳: «وَ إِذَا رَأَيْتَهُ قَلْتَ افْلِحَ وَ لَيْسَ بِأَفْلِحَ».

۱. دندان های ثناییش به طور جالبی از هم جدا بود، ولی فاصله نداشت.

۲. اگر او را می دیدی، می گفתי دندان های پیش او فاصله دارد، ولی فاصله نداشت.

۳. معلوم نیست که جمله «وَ إِذَا رَأَيْتَهُ قَلْتَ افْلِحَ» چگونه چنین معنا دارد که: ثناییش به طور جالبی از هم جدا بود؟!

* ص ۸۶، ۱۱: «وَ إِذَا جَلَسَ لَمْ يَحِلَّ حَبْوَةٌ حَتَّى يَقُومَ جَلِيسَهُ».

۱. هنگامی که رسول خدا(ص) با کسی هم نشین می شد تا وقتی که او حضور داشت، پیامبر لباس و زینت خود را از تن در نمی آورد.

۲. رسول خدا(ص) هرگاه با کسی می نشست، از جا بر نمی خاست تا هم نشین او از جا برخیزد.

زیرا صریحاً فعل «ترید» اختیار انتخاب را به مخاطب می دهد و هر جا او می خواست منتظر می ماند، نه اینکه معین کند در فلان جا منتظر من بمان!

* ص ۹۲، س ۳: «یدعو أصحابه بکناهم».

۱. آنها را به کنیه صدا می زد.

۲. آنان را به کنیه صدا می زد.

۳. مترجم دوم هم برای واژه کنیه حرکت گذاشته؛ یعنی برای کاف ضمه و برای نون سکون گذاشته و در پاورقی هم کنیه را تعریف کرده است؛ در حالی که مترجم اول چنین نکرده است و این امر برای نوشته فارسی لازم است.

* ص ۹۲، س ۷: «عزم علیه حتی یفعل».

۱. آن قدر اصرار می ورزید تا بپذیرد.

۲. او را سوگند می داد تا بپذیرد.

۳. ترجمه دوم مطابق با کتب لغت است.

ص ۹۴، س ۶: «ثم قال لي: أما انه أرزق لك».

این جمله را مترجم اول اصلاً ترجمه نکرده؛ در حالی که متن عربی آن را آورده است.

* ص ۹۸، س ۷: «أمرني ربي بحب المساكين المسلمين منهم».

۱. پروردگار مرا به دوست داشتن فقیران فرمان داده است.

۲. پروردگارم مرادستور داد که مسلمانان فقیر را دوست بدارم.

۳. در ترجمه اول فقیران آمده و در دومی مسلمانان فقیر که قید اسلام لازم است؛ زیرا محبت چیزی است که در همه جا نمی شود آن را صرف کرد. البته کمک به فقیر چیز دیگری است.

ص ۱۰۲، س ۲: «فإن الله يأتي برزق كل غد».

۱. چرا که خدای متعال غذای هر کس را خواهد رسانید.

۲. زیرا خداوند روزی هر فردایی را خواهد رساند.

۳. رزق به معنای روزی است که غذا هم می تواند از مصادیق آن باشد، ولی در ترجمه باید معنای اصلی بیاید. همچنین «كل غد» یعنی هر فردایی، نه هر کس که در ترجمه اول آمده است.

ص ۱۰۴، س ۸: «ما ضرب النبي (ص) مملوكاً قط ولا غيره».

۱. رسول خدا (ص) هیچ گاه غلامان و کنیزان خود را کتک نزد.

۲. رسول خدا (ص) هرگز غلام و کنیز و غیر آنان را نزد.

۳. در ترجمه اول «ولا غيره» ترجمه نشده است.

* ص ۱۰۶، س ۵: «و نصلي إذا نام الناس».

این جمله را مترجم اول ترجمه نکرده است.

ص ۱۰۶، س ۱۲: «فلما ارادوا الرحلة زودهم و وصلهم و أعطاهم».

۱. هنگامی که آنها خواستند از محضر امام (ع) مرخص

۳. ترجمه دوم صحیح است، چنان که علامه مجلسی در بحار ج ۱۶ ص ۱۸۷ می گوید: عادت عرب بر این بود که وقتی یکی از آنان در جایگاهی ثابت می نشست، لباسش را به خود می پیچید و وقتی می خواست برخیزد، لازم بود ابتدا لباس را باز کند و بعد برخیزد و اینجا که می گوید لباسش را باز نمی کرد، کنایه از برخاستن است؛ یعنی از جا بر نمی خاست. مترجم اول به این موضوع توجه نکرده و ظاهر را معنا کرده است.

* ص ۸۸، س ۷: «اللباس ما لم يكن - فظننت أنه عنى الفحش».

۱. اشکالی ندارد اگر این گونه نباشد - من فکر کردم منظور امام (ع) ناسزا گفتن و فحش دادن است -

۲. مانعی نیست اگر نباشد - و من یقین کردم منظور آن حضرت آن است که اگر فحش و ناسزایی در میان نباشد.

۳. از امام (ع) سؤال می شود: اگر در میان جمعی باشی که شوخی می کنند و می خندند؟ امام (ع) می فرماید: اشکالی ندارد، اگر نباشد. راوی می گوید: من فهمیدم که منظور حضرت این است که اشکالی ندارد اگر فحش و ناسزا در میان نباشد. مترجم اول آورده است که من فکر کردم. در فارسی امروزه فکر کردم در جایی به کار می رود که احتمال یا گمان در کار باشد؛ در حالی که راوی می خواهد بگوید که من فهمیدم و دانستم که منظور حضرت چیست. لذا ترجمه دوم صحیح است.

* ص ۸۸، س آخر، «لا ترموا بالصبي حتى يقضي بوله».

۱. به کودک پرخاش مکنید تا از ادرارش جلوگیری نشود.

۲. با تندی از ادرار کودک جلوگیری نکنید، او را رها کنید تا کاملاً ادرار کند.

۳. ترجمه دوم از «حتى يقضي بوله» منطبق بر متن است؛ در حالی که ترجمه اول (تا از ادرارش جلوگیری نشود) صحیح نیست و علت اینکه اکثر جملات ایشان ترجمه به معانی تضمینی و التزامی است، معلوم نیست.

* ص ۸۸، س آخر: «ثم يفرغ له من دعائه أو تسميته».

۱. طفل را راحت می گذاشت تا ادرار نماید، هنگامی که مراسم دعا یا اسم گذاری تمام می شد ...

۲. آن گاه به دعا و نام گذاری وی می پرداخت.

۳. مترجم اول این جمله را از هم جدا پنداشته و ترجمه ای ناصواب از آن کرده است؛ در حالی که مترجم دوم آن را یک جمله دانسته و به راحتی از عهده ترجمه صحیح برآمده است.

ص ۹۰، س ۴: «تقدم أمامي وأدركني في المكان الذي ترید».

۱. توجلو ترو و در فلان جا منتظر من باش.

۲. جلوتر برو و هر جا در نظر داری، منتظر من بمان.

۳. اشتباه فاحش مترجم اول جای هیچ گونه توجیه ندارد؛



شوند، امام صادق (ع) فرمان داد که به آنها توشه مسافرت بدهید. به آنها صله داده و بخشش نمود.

۲. چون خواستند از حضورش مرخص شوند، امام توشه راه بر ایشان فراهم ساخت و به آنان صله داد و بخشش نمود.

۳. در ترجمه اول آمده است: فرمان داد که به آنها توشه مسافرت بدهید؛ در حالی که در متن چنین چیزی نیست.

* ص ۱۱۲، س ۱۰: «كان رسول الله (ص) بالآخرة...».

۱. کلمه «بالآخرة» را مترجم اول ترجمه نکرده، ولی مترجم دوم آن را به «اواخر عمر» ترجمه کرده است که صحیح است.

* ص ۱۱۴، س ۱۵: «وبلبس العمامة تحت العمامة».

۱. روی کلاه، عمامه ای می پوشید.

۲. زیر عمامه شبکلاه به سر می گذاشت.

۳. ظاهراً و بلبس القلنسوة است که در متن «وبلبس العمامة» آمده است. روایت می خواهد بگوید زیر عمامه کلاه می پوشید، نه اینکه روی کلاه عمامه می پوشید. در اینجا هم مترجم اول در تعبیر کم لطفی کرده اند.

* ص ۱۱۶، س ۲: «ویکره الريح الردیة».

۱. و از بوهای مکروه بدش می آمد.

۲. و از بوهای ناخوش بدش می آمد.

۳. بوی مکروه چه بویی است؟ مگر بوی فعل مکلف است که صفت مکروه را برای آن می آوریم؟ آیا در ترجمه نباید از فضای اصطلاحات خاص خارج شویم و به آنچه در گویش امروزین استعمال می شود، روی بیاوریم؟

* ص ۱۱۶، س آخر: «من رامه بحاجة صابره حتی یکون هو المنصرف».

۱. هرکس برای کاری نزد رسول خدا (ص) می آمد، در انجام دادن آن کار با او صبر و همکاری می کرد؛ تا اینکه آن کار عملی شود و یا طرف خود پشیمان گردد.

۲. هرکس برای کاری نزد او می آمد، با وی همکاری می کرد؛ تا آنکه خود آن شخص منصرف گردد.

۳. در ترجمه اول برای این جمله بیش از صد حرف به کار رفته؛ در حالی که در ترجمه دوم شصت حرف به کار رفته و این یک نمونه از ده ها نمونه کاری این دو مترجم است که قابل توجه است. در ضمن همان طور که قبلاً گفتیم، انصراف در عربی به معنای پشیمانی نیست که مترجم اول معمولاً آن را به این معنا ترجمه می کند. انصراف یعنی ترك کاری.

* ص ۱۱۸، س ۱: «وإذا لقي مسلماً بدأه بالمصافحة».

۱. هنگامی که به مرد مسلمانی می رسید، ابتدا سلام می کرد.

۲. و چون به مرد مسلمانی می رسید، نخست به او دست می داد.

۳. واضح است که مصافحه، دست دادن است، نه سلام کردن.

* ص ۱۲۲، س ۷: «أمرت ان آخذ الصدقة من أغنيائكم فأردّها في فقرائكم».

۱. من مأمورم که زکات و صدقه را از ...

۲. من مأمورم که زکات را از ...

۳. صدقه را بایستی در اینجا فقط به معنای زکات آورد؛ زیرا در فارسی صدقه به صدقه مستحبی گفته می شود؛ در حالی که در اینجا منظور صدقه واجب (یعنی زکات) است.

* ص ۱۲۴، س ۹: «والتطلع في الدور».

۱. و چشم اندازی نمودن به خانه های مردم ثروتمند.

۲. و سرکشی در خانه های مردم.

۳. در ترجمه اول واژه ثروتمند، اضافی است و ظاهراً مترجم پنداشته است منظور چشم دوختن به کاخ ها و خانه های ثروتمندان است؛ در حالی که ظاهراً منظور دید زدن و نگاه کردن از روزنه ها و جاهای مشرف به خانه های مردم برای اغراض مختلف از جمله نگاه به نوامیس مردم و شکستن حریم امن خانه و خانواده است که در اینجا ناپسند شمرده شده است.

* ص ۱۲۴، س ۱۳: «كان يجعل فصّ خاتمه في بطن كفه».

۱. نگین انگشترش را در باطن کف خود قرار می داد.

۲. نگین انگشتریش را در کف دست قرار می داد.

۳. برای خوانندگان فارسی زبان کف دست مفهوم دارد، نه باطن کف.

* ص ۱۲۸، س ۲: «بعث معه من ثقاته من يتجسس له خبره».

۱. یک نفر از افراد معتمد خود را با آنها می فرستاد تا به اخبار مربوط رسیدگی نماید.

۲. یک نفر از معتمدین خود را با وی می فرستاد تا اخبار او را گزارش کند.

۳. تجسس، رسیدگی نیست که در ترجمه اول آمده است.

* ص ۱۲۸، س ۴: «كان إذا بعث أميراً له سرية أمره بتقوى الله في خاصة نفسه ثم في أصحابه عامة».

۱. هنگامی که می خواست لشکری را بفرستد، به امیر خصوصاً و لشکر را عموماً امر به تقوا و ترس از خدا می کرد.

۲. هرگاه فرماندهی را با لشکری گسیل می داشت، او را به تقوای الهی درباره خود و عموم یارانش سفارش می کرد.

۳. در اولی جمله «إذا بعث أميراً له سرية» ناقص ترجمه شده و امیر در آن نیامده است. همچنین جمله «امر به تقوی الله...» را نمی خواهد بگوید امیر را جدا و لشکر را جدا امر به تقوا می کرد،

بلکه می خواهد بگوید امیر را در مورد خود خصوصاً و در مورد یاران عموماً سفارش به تقوا می کرد.

* ص ۱۲۸، س ۶: «ولا تمثلوا».

۱. دماغ کشته شدگان را نبرید.
۲. مثله نکند (گوش و بینی و انگشتان آنان را نبرید).
۳. معنای صحیح مثله نکند است، نه اینکه دماغ آنها را نبرید؛ زیرا همان طور که در ترجمه دوم میان پراستز آمده است، «مثله» شامل اعضای مختلف بدن می شود و اختصاص به دماغ ندارد و استعمال واژه دماغ که در عرف هم متداول است، مناسب نیست، بلکه واژه بینی مناسب است.

* ص ۱۲۸، س ۱۴: «اللهم أنت عصمتی و ناصری و مانعی».

۱. بار خدایا، تو پناه و یاور منی، خطرها را از من دور گردان.
۲. خداوندا، تو پناه و یاور و حافظ من از خطرهایی.
۳. جمله خطرها را از من دور بگردان، در ترجمه کلمه «مانعی» صحیح نیست و ترجمه دوم صحیح است.

* ص ۱۳۰، س ۲: «إذا احمر البأس و أحجم الناس».

۱. هرگاه آتش جنگ شعله ور می شد، همه مردم از ترس سکوت می نمودند.
۲. هرگاه تنور جنگ گرم می شد و مردم از ترس، عقب نشینی می کردند.
۳. جمله «و أحجم الناس» اولاً، حرف عطف دارد و بایستی در ترجمه هم با او عاطفه آورده شود و ثانیاً، واژه احجم، عقب نشینی و باز ایستادن است، نه سکوت.

* ص ۱۳۰، س ۷: «فغمس يده ثم يخرجه».

۱. دست مبارکش را در آب فرو می برد.
۲. دست خود را در آب فرو می برد، سپس بیرون می آورد.
۳. مترجم اول جمله را ناقص ترجمه کرده است.

ص ۱۳۴، س ۶: «كفى بالماء طيباً للمؤمن».

۱. آب برای معطر کردن موی مؤمن کافی است.
۲. آب برای خوشبو کردن مؤمن کافی است.
۳. در ترجمه اول موی مؤمن آمده که چنین چیزی در متن وجود ندارد.

* ص ۱۳۶، س ۱۰: «يطلى العانة و ما تحت الألتين».

۱. موهای زهار و موهای زیر آن را نوره می کشید.
۲. موهای زیر ناف و میان پاها را نوره می کشید.
۳. واژه زهار برای فارسی زبانان، نامأنوس است و زیر ناف مفهوم تر است. همچنین برای «ما تحت الاليتين» ترجمه میان

پاها به معنا نزدیک تر است.

* ص ۱۴۰، س ۱۰: «الطيب في الشارب من أخلاق النبيين و كرامة للكاتبين».

۱. زدن عطر به شارب و احترام به فرشتگان نویسنده اعمال از اخلاق رسولان الهی است.
۲. عطر زدن به شارب از اخلاق پیامبران و احترام به فرشتگان نویسنده اعمال است.
۳. معلوم نیست به چه علت مترجم اول جمله «و كرامة للكاتبين» را عطف بر مبتدا دانسته و چنین معنا کرده است؟! این جمله عطف بر خبر است و ترجمه دوم صحیح است.

* ص ۱۵۰، س آخر: «و المضمضه و الاستنشاق».

۱. مضمضه و شستن بینی (استشمام).
۲. مضمضه و استنشاق.
۳. مترجم دوم این دو واژه را به همان صورت عربی آورده؛ زیرا در فارسی مأنوس است و در عین حال، در پاورقی آن را معنا کرده است، ولی مترجم اول مضمضه را به همان صورت آورده، بدون ذکر معنا، و معنای استنشاق را آورده و معلوم نیست چرا دوباره آن را به استشمام (!) معنا کرده است که ربطی به استنشاق ندارد.

* ص ۱۵۴، س آخر: «أخذ رسول الله (ص) حين غدا من منى في طريق ضب و رجع ما بين المأزمين».

۱. رسول خدا (ص) صبحگاه که از منی حرکت می فرمود، از راه ضب می آمد و هنگام بازگشت از راه میان مشعر و عرفه باز می گشت.
۲. رسول خدا (ص) در سفر حج خود صبحگاهان که از منی حرکت فرمود، از راه «ضب» آمد و هنگام بازگشت از راه میان مشعر و عرفه برگشت.
۳. واژه های أخذ و غدا و رجع در این جمله، ماضی ساده اند و معلوم نیست به چه علت مترجم اول آنها را به «حرکت می فرمود» و «می آمد» و «باز می گشت» توجه کرده است!!

* ص ۱۵۶، س ۱۱: «وَدَع رجلاً فقال».

۱. پیامبر با مردی خداحافظی کرد.
۲. امام صادق (ع) با مردی خداحافظی کرد.
۳. چنان که در ابتدای روایت هست، راوی درباره امام صادق نقل می کند که چنین وداع کرد و سپس گفت: وداع رسول الله چنین بود، و مترجم اول بدان توجه نکرده است.

* ص ۱۵۶، س ۱۱: «أستودع الله دينك و أمانتك».

۱. دینت را به خدا می سپارم.
۲. دین و امانتت را به خدا می سپارم.



۳. معنای جمله الذين قد عقلوا در ترجمه اول نیامده است.
 * ص ۱۵۸، س آخر: «الخيوط والإبرة والمخصف والسيور».
 ۱. نخ و سوزن خیاطی، سوزن کفش دوزی و وصله نمودن.
 ۲. نخ و سوزن خیاطی، درفش کفاشی، بند چرمی کفش...
 ۳. مترجم اول واژه «سیور» را که به معنای بند کفش است، ترجمه نکرده است.
 * ص ۱۶۲، س ۴: «كان لا يقدم من السفر إلا نهاراً في الضحى».
 ۱. رسول خدا (ص) روز و هنگام ظهر، از مسافرت ها باز می گشت.
 ۲. رسول خدا (ص) از سفر باز نمی گشت، مگر هنگامی که روز برآمده باشد.
 ۳. واژه ضحی به معنای چاشت و روز است، نه به معنای ظهر.
 * ص ۱۶۶، ص ۴: «من إزار أو رداء أو قميص أو جبة».
 ۱. از لنگ، پیراهن و جبه.
 ۲. از روپوش و عبا و پیراهن و جبه.
 ۳. در اولی لا اقل یک واژه ترجمه نشده است.
 * ص ۱۶۶، س ۱۱: «وكانت له ملحفة مصبوغة بالزعفران».
 ۱. پیراهنی که روی همه لباس هایش می پوشید، با زعفران رنگ کرده بود.
 ۲. آن حضرت روپوشی داشت که با زعفران رنگ شده بود.
 ۳. معنای واژه ملحفة پیراهن نیست و اگر هم باشد، پیراهن را روی همه لباس ها نمی پوشند و اصلاً در کجای متن آمده است که ملحفة را روی همه لباس هایش می پوشید؟ همچنین مصبوغة اسم مفعول است و رنگ شده معنا دارد، نه رنگ کرده بود.
 * ص ۱۷۰، س ۴: «حيثما تنقل».
 ۱. هر گاه می خواستند نماز نافله بخوانند.
 ۲. هر جا می رفت.
 ۳. در متن، واژه تنقل از نقل با قاف است که با نفل فرق دارد. ظاهراً ترجمه دوم صحیح و مطابق متن است.
 * ص ۱۷۰، س ۱۱: «وكان اسم ناقتة القصوى وهي التي يقال لها العضباء».
 ۱. اسم شتر پیامبر (ص) «عضباء» بود.
 ۲. نام شتر آن حضرت قصوی بود که به آن عضباء می گفتند.
 ۳. در ترجمه اول به نام قصوی که در متن آمده، هیچ اشاره نشده است.

۳. معنای جمله الذين قد عقلوا در ترجمه اول نیامده است.
 * ص ۱۷۲، س ۹: «كان له بردان معزولان للصلاة».
 ۱. دو عدد پارچه بافته شده داشت که آن را فقط در حال نماز می پوشید.
 ۲. دو برد (جسامه راه راه) داشت که فقط در حال نماز می پوشید.
 ۳. ظاهراً مترجم اول معزولان را مغزولان از غزل تصور کرده که «بافته شده» معنا کرده است؛ در حالی که از عزل است؛ یعنی کنار گذاشته شده و در متن و در منبع معزولان است.
 * ص ۱۸۰، س ۳: «كانت له ملحفة مورسة».
 ۱. روپوشی داشتند که با گیاهی مثل زعفران رنگ شده بود.
 ۲. روپوشی داشت که با گیاهی خوشبو رنگ شده بود.
 ۳. «مثل زعفران» را مترجم از کجای متن استفاده کرده است؟
 * ص ۱۸۲، س ۸: «و إذا أراد أن يدخل في الشتاء دخل يوم الجمعة».
 ۱. و هنگامی که می خواست به خاطر سرمای زمستان به داخل اتاق برگردد روز جمعه باز می گشت.
 ۲. و هر گاه می خواست در سرمای زمستان به خانه بازگردد، روز جمعه به خانه باز می گشت.
 ۳. طبق متن موجود «الشتاء» یعنی فصل زمستان نه سرمای زمستان. نیز در ترجمه اول آمده است «به خاطر سرمای زمستان» که در متن «به خاطر» وجود ندارد. دیگر اینکه روایت در صدد است سنت پیامبر (ص) در بازگشت از سفر را بیان کند و می گوید در زمستان برای بازگشت روز جمعه را انتخاب می کرد که مترجم دوم تعبیر به بازگشت «به خانه» را کرده و صحیح است ولی مترجم اول برگشت «به اتاق» (!) دارد که نابجا می نماید.
 به هر حال ملاحظه می شود که با بررسی اجمالی ۱۸۲ صفحه از یک کتاب پانصد صفحه ای موارد زیادی کم لطفی نسبت به ترجمه احادیثی که به سنت پیامبر عظیم الشأن ما مربوط می شود، شده است. انتظار می رفت کتابی که برای بار نهم چاپ می شود در هر چاپ برخی ضعفها جبران می شد که نشده است. امید است در چاپهای بعد اصلاحات انجام گیرد.

